

مرگ زبان

مرگ زبان

دیوید کریستال

مترجم
روزبهان یزدانی



نسترواق
تهران
۱۴۰۱

David Crystal
Language Death
Cambridge University Press, New York, 2003.

سرشناسه:	کریستال، دیوید	Crystal, David
عنوان و پدیدآور:	مرگ زبان ؛ دیوید کریستال ؛ مترجم روزبهان یزدانی.	
مشخصات نشر:	تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۹.	
مشخصات ظاهری:	۲۰۰ ص.	
شابک:	ISBN 978-964-209-364-9	
یادداشت:	فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).	
یادداشت:	عنوان اصلی:	<i>Language Death</i> , 2003
موضوع:	زبان – کهنگی.	
شناسه‌ی افزوده:	یزدانی، روزبهان، ۱۳۷۱ – ، مترجم.	
رده‌بندی کنگره:	P۴۰ / ۵	
رده‌بندی دیویی:	۴۱۷ / ۷	
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی:	۷۴۰۰۳۲۱	

مرگ زبان

نویسنده	دیوید کریستال
مترجم	دکتر روزبهان یزدانی
چاپ اول	زمستان ۱۴۰۱
تیراژ	۱۰۰۰ نسخه
مدیر هنری	حسین سجادی
ناظر چاپ	مصطفی حسینی
حروفچینی	سپیده
لیتوگرافی	آرمانسا
چاپ جلد	صنوبر
چاپ متن و صحافی	آرمانسا

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۳۶۴-۹
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



تهران، خیابان انقلاب، رویه‌روی سینما سپیده، شماره‌ی ۱۱۷۶، واحد ۴
تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵۱۸۸۰
www.nashremahi.com

به‌خاطر افتادن شتابان و نابودی بسیاری از زبان‌های اقلیت در سراسر جهان موضوعی نگران‌کننده است؛ نه تنها از دید زبان‌شناسان و انسان‌شناسان، بلکه از دید همه‌ی دلواپسان مسئله‌ی هویت فرهنگی، در فرهنگی که به طرزی فزاینده جهانی شده است. دیوید کریستال، مفسر و نویسنده‌ی برجسته‌ی مسائل زبان، این پرسش بنیادی را به میان می‌آورد: «چرا مرگ زبان تا این اندازه مهم است؟» و خودش دلایل بحران کنونی را برمی‌شمرد و کارهایی را که برای کندکردن روند مرگ زبان‌ها انجام گرفته بررسی می‌کند.

برطبق برخی برآوردها، از حدود ۶۰۰۰ زبان زنده‌ی دنیا، تنها ۶۰۰ زبان از خطر نابودی در امانند. برخی برآوردها می‌گویند که تا پایان سده‌ی بیست و یکم میلادی، فقط گروهی انگشت‌شمار از زبان‌های عمده در دنیا باقی خواهند ماند. کتاب مرگ زبان روایتی است ساده اما مهیج و مملو از واقعیت‌ها و آمار سودمند و تأمل‌برانگیز درباره‌ی این بحران که، مانند پدیده‌ی نابودی محیط زیست، تازه و به شکل روزافزونی جهانی است. این کتاب علاوه بر استدلال‌های هوشمندانه، شامل توصیف‌هایی تکان‌دهنده از فرسایش و نابودی برخی زبان‌هاست و پیشنهادهایی کاربردی برای دوستداران این موضوع ارائه می‌کند.

دیوید کریستال نویسنده‌ی کتاب موفق دانش‌نامه‌ی زبان کمبریج (۱۹۸۷)، ویراست دوم: (۱۹۹۷) است. وی دانش‌نامه‌ی زبان انگلیسی کمبریج (۱۹۹۵) و زبان انگلیسی زبان جهانی (۱۹۹۷) را نیز نگاشته است. سردبیر مجله، گوینده و استاد دانشگاه نیز هست و در سال ۱۹۹۵ نشان «فرمانده امپراتوری بریتانیا» (OBE) را به پاس خدماتش در مطالعه و آموزش زبان انگلیسی دریافت کرده است. سردبیری این مجموعه‌ها برعهده‌ی اوست: دانش‌نامه‌ی کمبریج (۱۹۹۰)، ویراست دوم: ۱۹۹۴، ویراست سوم: ۱۹۹۷، ویراست چهارم: ۲۰۰۰)، دانش‌نامه‌ی کمبریج با جلد شومیز (۱۹۹۳)، ویراست دوم: ۱۹۹۵، ویراست سوم: ۱۹۹۹)، دانش‌نامه‌ی زیست‌نامه‌ای کمبریج (۱۹۹۴)، ویراست دوم: ۱۹۹۷) و پژوهشگر کمبریج (۱۹۹۴)، ویراست دوم: ۱۹۹۷، ویراست سوم: ۱۹۹۸، ویراست چهارم: ۲۰۰۰).

فهرست مطالب

پیش‌گفتار ۹

۱. مرگ زبان چیست؟ ۱۵

۲. چرا باید به مرگ زبان اهمیت بدهیم؟ ۳۷

۳. چرا زبان‌ها می‌میرند؟ ۷۳

۴. از کجا آغاز کنیم؟ ۹۳

۵. چه می‌توان کرد؟ ۱۲۵

پیوست: برخی سازمان‌های سودمند ۱۶۱

منابع ۱۷۹

فهرست نویسندگان و گویشوران ۱۸۳

فهرست اقوام، گویش‌ها، زبان‌ها و خانواده‌های زبانی ۱۹۷

پیش‌گفتار

زبان‌شناسانی که در سال ۱۹۹۲ به همایش بین‌المللی زبان‌شناسی در شهر کپک رفته بودند بر سر بیانیه‌ی زیر به توافق رسیدند: «از آن‌جا که از دست رفتن هر زبان زبانی جبران‌ناپذیر برای بشریت است، بر یونسکو واجب است به فوریت به این بحران واکنش نشان دهد و به گسترش و، در صورت امکان، به پشتیبانی از سازمان‌های فعال در حوزه‌ی زبان بپردازد که برنامه‌شان بازنمایی زبان‌ها در قالب دستور زبان، فرهنگ‌ها و متون است؛ همچنین ضبط ادبیات گفتاری زبان‌های درخطر یا روبه‌مرگی که تاکنون به قدر کافی بررسی نشده‌اند.»

یونسکو واکنش نشان داد. در نوامبر ۱۹۹۳ مجمع عمومی این سازمان «برنامه‌ی زبان‌های درخطر» را تصویب کرد که شامل «کتاب سرخ زبان‌های درخطر»^۱ نیز می‌شد. چند ماه بعد در گزارش پیشرفت کار آمد: «آشکار است که مرگ زبان‌ها در خیلی جاها دنیا به سرعت رو به رشد است، هرچند گستره‌ی دقیق آن مشخص نیست و برای حرفه‌ی زبان‌شناسی درک این نکته ضروری است که باید بر تلاش‌های خود در بازنمایی جنبه‌های مختلف زبان بیفزاید.»

سپس چند رویداد مهم پشت‌سرهم به وقوع پیوست. در سال ۱۹۹۵ «دفتر بین‌المللی زبان‌های درخطر» در توکیو راه افتاد و «بنیاد زبان‌های درخطر» در امریکا بنیان‌گذاری شد. بیانیه‌ی آغاز کار کمیته‌ی بنیاد اصل مطلب را صریح اعلام

۱. پروژه‌ی یونسکو برای تهیه‌ی فهرستی از زبان‌های درخطر. بعدها پروژه‌ی «اطلس زبان‌های درخطر دنیا» جایگزین آن شد.

کرد: «زبان‌ها همیشه در طی تاریخ مرده‌اند، اما هیچ‌گاه با چنین مرگ گسترده‌ای که هم‌اکنون دنیايمان را تهدید می‌کند روبه‌رو نبوده‌ایم. ما کارشناسان زبان حقیقت تلخی پیش رو داریم. بخش بزرگی از آنچه بررسی می‌کنیم برای نسل‌های آینده باقی نخواهد ماند. میراث فرهنگی مردمان بسیاری پیش رویمان در حال ازهم‌پاشی است. آیا می‌خواهیم به علت سستی و کاهلی سرزنش شویم؟»

در همان سال، «انجمن زبان‌های درخطر» نیز در انگلستان تأسیس شد. دومین خبرنامه‌ی این انجمن چشم‌اندازهای ممکن را جمع‌بندی کرد و برآوردی غیررسمی از گستره‌ی مسئله ارائه داد: «زبان‌شناسانی که موضوع را بررسی کرده‌اند یکصد می‌گویند که بیش از نیمی از زبان‌های دنیا رو به مرگند، یعنی تمام و کمال به نسل بعد نمی‌رسند. بنابراین ما و فرزندانمان در مرحله‌ای از تاریخ بشر به سر می‌بریم که شاید تادو نسل بعد، بیش‌تر زبان‌های دنیا از میان رفته باشند.»

واضح است امر مهمی در حال وقوع است. تا جایی که به یاد دارم، دلواپسی حرفه‌ای زبان‌شناختی هرگز تا این اندازه در پهنه‌ی جهان رو به فزونی نبوده است. اما با این‌که حقایق و دلایل تا اندازه‌ای آشکارند، بیش‌تر تحصیل‌کردگان — کسانی که به‌طور معمول در مسائل مربوط به زبان و زیست‌بوم نگران و معترض هستند — هنوز نمی‌دانند جهان با بحران زبانی بی‌سابقه‌ای روبه‌روست.

برخی نمی‌توانند یا نمی‌خواهند این را باور کنند. به یاد دارم در آغاز سال ۱۹۹۷ یادداشتی برای روزنامه‌ی گاردین درباره‌ی کتاب خودم زبان انگلیسی زبان جهانی نوشتم که آن‌موقع در دست انتشار بود. این نوشته بازنگری همه‌ی عناصری بود که به گسترش زبان انگلیسی در سرتاسر دنیا کمک کرده‌اند. در پایان بر آن مطلب دوهزارواژه‌ای یک جمله‌ی تخیلی طنزآلود افزودم. گفتم فرض کنید اگر زبان انگلیسی به رشد خود ادامه دهد، چه رخ خواهد داد. شاید روزی تنها زبانی بشود که باید آموخت. سپس چنین نتیجه گرفتم که اگر چنین اتفاقی رخ دهد، بزرگ‌ترین فاجعه‌ی فکری در تاریخ کره‌ی زمین خواهد بود.

این نکته‌ای فرعی بود، اما برای بسیاری از خوانندگان چنان بود که گویا بقیه‌ی مقاله را اصلاً ننوشته‌ام. سردبیر روزنامه آن جمله را به صورت نکته‌ی کلیدی چکیده‌ی مطلبش درآورد و بیش‌تر نامه‌هایی که پس از آن چاپ شدند بر مسئله‌ی مرگ زبان تمرکز داشتند. دلپذیر بود که ببینم افراد این همه آگاه و هشیار شده‌اند، اما

واکنش اصلی، که هفته‌ی بعد در مقاله‌ی تکمیلی یک روزنامه‌نگار ظاهر شد، چندان دلگرم‌کننده نبود. او بی‌درنگ این باور را رد کرد که ممکن است زبان‌ها در سطح جهانی در خطر باشند. تازه از افریقا بازگشته بود و سرشار از خاطرات خوشایند چندزبانگی از آن‌جا بود. به همین دلیل، چنین نتیجه گرفته بود که زبان‌های دنیا در امانند و «هزاره‌ی تک‌زبان‌ه هرگز نخواهد آمد».

این‌جا بود که فهمیدم نگارش کتابی که در دست دارید — و به‌گونه‌ای مکمل کتاب زبان انگلیسی زبان جهانی است — ضرورت دارد. نیاز به درک مرگ زبان امری حیاتی است. همان‌گونه که نقل قول‌های چندین گروه از کارشناسان نشان می‌دهد، مادر مرحله‌ای حیاتی از تاریخ زبان‌شناختی انسان قرار داریم و بیش‌تر مردم این را نمی‌دانند.

پدیده‌ی مرگ زبان واقعیت است. اما آیا اهمیتی هم دارد؟ آیا باید نگرانش باشیم؟ این کتاب بر این باور است که «آری» و «آری». هدف کتاب این است که حقایق را تا جایی که می‌دانیم بگوید و سپس آن‌ها را توضیح دهد. مرگ زبان به‌طور دقیق چیست؟ کدام زبان‌ها در حال مرگند؟ چرا زبان‌ها می‌میرند؟ و چرا این پدیده به‌خصوص اکنون رخ می‌دهد؟ این کتاب سه پرسش دشوار را مطرح می‌کند: چرا مرگ زبان این‌همه مهم است؟ آیا می‌توان کاری انجام داد؟ آیا باید کاری انجام داد؟ دو پرسش پایانی به‌ویژه دشوارند و پاسخ به آن‌ها نیازمند استدلال موشکافانه و ظریف است، اما به باور نویسنده، پاسخ نهایی هر دو آن‌ها باید «آری» قاطع باشد. بحران زبان‌های درخطر جهان باید از بالاترین اولویت‌های هر برنامه‌ی زبانی زیست‌محیطی باشد. زمان گسترش زبان‌شناسی زیست‌بومی نوین فرا رسیده است، رشته‌ای که، بنا به گفته‌ای قدیمی، سرشار از اندیشه‌های هشیارانه‌ی رنگارنگ و ترو تازه است (نگاه کنید به صفحه‌ی ۴۱). این رشته باید به‌سرعت و به‌شدت رشد کند، زیرا در همین لحظه که من سرگرم نگارشم، زبان‌ها جان می‌سپارند. همه باید دلواپس این مسئله باشند، چون مشکلی همگانی است. این کتاب برای کمک به گسترش این آگاهی نوشته شده است و بدون این آگاهی، توجه همگانی جلب نخواهد شد.

اگر طرحی دیگر، اما همیسته با این موضوع، مرا به راهی فرعی نمی‌کشاند، این کتاب را در سال ۱۹۹۷ به پایان می‌رساندم. آن طرح سرانجام به شکل نمایش‌نامه‌ای

به نام زنده‌مآندن به دنیای ادبیات راه یافت و کوششی بود برای آن‌که به گونه‌ای تخیلی برخی از مسائل عاطفی زبان‌شناسان و آخرین گویشوران یک زبان را حول محور مرگ زبان به تصویر بکشد. نمی‌دانم از بین دو نوع برخورد احساسی و علمی با مسئله‌ی مرگ زبان، کدام یک تأثیر ژرف‌تری دارد، اما می‌دانم موضوع ابعدی بی‌سابقه یافته است و اگر نخواهیم صرفاً با برانگیختن وجدان مردم بلکه با بالا بردن آگاهی آن‌ها کاری ثمربخش انجام دهیم، به کمک همگان نیاز داریم: دانش پژوهان، روزنامه‌نگاران، سیاستمداران، گردآورندگان کمک مالی، هنرمندان، هنرپیشگان، کارگردانان و دیگران. برای صدها زبان هم‌اکنون نیز دیر شده است. برای زبان‌های دیگر باید از همین حالا دست‌به‌کار شد.

چنان‌که تکرار پیایی نقل‌قول‌ها و ارجاع‌ها نشان می‌دهد، به تعداد اندکی پژوهشگر میدانی تکیه داشته‌ام که در سرتاسر دنیا درگیر وظیفه‌ی نگهداری از زبانند. در حال حاضر منابع علمی فراوانی چاپ شده‌اند و انبوه مثال‌ها و نمونه‌ها را فراهم آورده‌اند که برای انسجام‌بخشیدن به بحث‌های کلی لازم است. در سفرهای اخیرم این فرصت را نیز یافته‌ام که در این موارد با پژوهشگرانی گفت‌وگو کنم که به طور معمول کار میدانی می‌کنند. همچنین از نظریات پتر ترادگیل، کارل جیمز و جین اچیسن بر پیش‌نویس این کتاب بسیار سود برده‌ام. بدون کمک این افراد، حتی نمی‌توانستم به فکر نوشتن همین بررسی اجمالی بیفتم. به همین دلیل، یادداشت‌های فراوانی در این کتاب آورده‌ام تا از کار مهم کسانی که بار اصلی را به دوش می‌کشند قدردانی کنم. امیدوارم در حق آنان کوتاهی نکرده باشم. با این‌که خودم هرگز بیش از چند ساعتی در جوامع بیگانه‌ای که زبانشان در خطر است نگذرانده‌ام، بخش بزرگی از زندگی‌ام را در کشورم وقف نگهداری از زبان ولزی کرده‌ام و دوست دارم بر این باور باشم که از نظر عقلی و احساسی، درک خوبی از مسائل به دست آورده‌ام.

یکی از این مسائل بهره‌کشی است. چنان‌که در فصل پنجم خواهیم دید، اعضای جوامع گفتاری بومی بارها این پرسش را پیش کشیده‌اند که پژوهشگران بیگانه از مصیبت آن‌ها چه بهره‌های مالی که نبرده‌اند. من بر این باورم که این پرسش تنها متوجه پژوهشگران حوزه‌ی زبان‌های درخطر نیست، بلکه گریبانگیر نویسندگان کتاب‌های عمومی‌ای هم می‌شود که به طور خاص به این موضوع

می‌پردازند. این کتاب نیز از چنین خمیرمایه‌ای است. بنابراین همه‌ی سود فروش آن در اختیار «انجمن زبان‌های به‌خطرافتاده» قرار می‌گیرد (نگاه کنید به پیوست). امید می‌رود که نگارش آن افزون بر تأثیر فکری، تأثیر کاربردی هم داشته باشد.

دیوید کریستال
هولیه‌د

فصل یکم

مرگ زبان چیست؟

عبارت «مرگ زبان»، مانند هر عبارت دیگری که واژه‌ی ناخوشایند «مرگ» در آن وجود دارد، دلگیر و نشانه‌ی پایان است. همان بار منفی و معنای ضمنی را نیز در بر دارد. هنگامی که می‌گوییم زبان مرده است، به این می‌ماند که بگوییم انسانی مرده است. جز این هم نیست، چرا که زبان بدون گویشور وجود ندارد.

زبان هنگامی می‌میرد که هیچ‌کس به آن سخن نگوید. برای خوانندگان این کتاب که زبان مادری‌شان انگلیسی یا هر زبان پررونق دیگری است شاید تصور چنین چیزی سخت باشد، اما واقعیت را به‌سادگی می‌توان نشان داد. برای نمونه، بروس کانل در خبرنامه‌ی انجمن زبان‌های درخطر انگلستان در مقاله‌ای با عنوان «آگهی‌های درگذشت» چنین می‌نویسد: «حین پژوهش میدانی در ناحیه‌ی مامبایلا واقع در استان آداماوا‌ی کامرون در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵، به چند زبان روبه‌مرگ برخوردیم. برای یکی از این زبان‌ها به نام کاسابه — که در گزارش‌های پیشینم و به گفته‌ی گویشوران زبان‌های همسایه‌اش لوئو نامیده شده — تنها یک گویشور به نام بوگون یافتیم (خود او گویشور دیگری را نمی‌شناخت). در نوامبر ۱۹۹۶، با هدف گردآوری داده‌های بیش‌تری از زبان کاسابه، به مامبایلا برگشتم. اما بوگون در ۵ نوامبر ۱۹۹۵ از دنیا رفته و زبان کاسابه را با خود به آغوش مرگ برده بود. البته خواهر بوگون، که زبان کاسابه را می‌فهمید اما نمی‌توانست به آن سخن بگوید، و تعدادی از فرزندان و نوه‌های بوگون هنوز زنده بودند، اما هیچ‌کدام زبان کاسابه را نمی‌دانستند.»^(۱)

مرگ یک زبان به همان سادگی گزارش شده است، همان طور که در یک آگهی درگذشت معمولی می بینیم. واقعیت بسیار گویاست. در ۴ نوامبر ۱۹۹۵ زبان کاسابه زنده بود، اما در ۵ نوامبر دیگر چنین نبود.

اوله استیگ اندرسن در دومین همایش همین سازمان در ادینبرو به سال ۱۹۹۸ داستانی دیگر را بازگفت. این بار فاجعه در ۸ اکتبر رخ داده بود: «زبان قفقازی غربی اوبوه در سپیده دم ۸ اکتبر ۱۹۹۲ به همراه آخرین گویشورش، توفیق اسنچ، مرد. من تصادفاً همان روز بدون قرار قبلی به دهکده اش رفته بودم تا با این واپسین گویشور معروف مصاحبه کنم، اما فهمیدم که چند ساعت پیش از رسیدنم درگذشته است. اندکی بعد در همان روز، پیکر او را به خاک سپردند.»^(۲)

واقعیت این است که هر دو زبان اوبیخی (تلفظ رایج دیگر برای اوبوه) و کاسابه مدت ها پیش از مرگ بوگون و توفیق اسنچ مرده بودند. اگر شما آخرین گویشور زبانی باشید، زبان شما، به معنای ابزار برقراری ارتباط، همان موقع هم مرده است، زیرا زبان تا زمانی زنده است که بتوان با آن با کس دیگری حرف زد. هنگامی که شما آخرین گویشور باشید، دانش زبانی شما مانند خزانه یا بایگانی گذشته‌ی زبان گفتاری مردم است. اگر نوشته‌ای به این زبان نباشد یا ضبط نشده باشد، که هنوز بسیاری از زبان‌ها از این دسته‌اند، گفتار تنها سندی است که از زبان به جا می‌ماند. اما برخلاف بایگانی واقعی که مدت‌ها پس از مرگ بایگان دوام می‌آورد، هنگامی که آخرین گویشور زبان ضبط نشده یا نانوخته می‌میرد، بایگانی هم برای همیشه از دست می‌رود. وقتی زبانی که به هیچ شکلی ثبت نشده از بین می‌رود، مانند آن است که هرگز وجود خارجی نداشته است.^(۳)

خزانه‌ی زبانی

چند زبان در آستانه‌ی مرگند؟ چند زبان در خطر نابودی‌اند؟ پیش از ارائه‌ی برآوردی از ابعاد این مسئله، باید مقیاس آن را به تصور آورد. ارقام رایج که درصد زبان‌های روبه‌مرگ دنیا را نشان می‌دهند تنها در صورتی معنی می‌یابند که رقمی قابل اعتماد از شمار کل زبان‌های زنده‌ی امروز دنیا داشته باشیم. چند زبان زنده در دنیا وجود دارد؟ بیش تر کتاب‌های مرجع از دهه‌ی هشتاد میلادی به بعد عددهایی بین ۶۰۰۰ تا ۷۰۰۰ ارائه می‌کنند، اما در چند دهه‌ی اخیر برآوردها بین

۳۰۰۰ تا ۱۰,۰۰۰ نوسان داشته‌اند. باید به دلایل این تفاوت شگرف پی برد.

واضح ترین دلیل علمی نبودن برآوردهاست. تا نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم، پژوهش گسترده در این زمینه اندک بود و همان برآوردها نیز بیش تر بر پایه‌ی حدس و گمان بودند و شمار زبان‌ها را معمولاً بسیار پایین می‌آوردند. ویلیام دوايت ویتنی در سخنرانی سال ۱۸۷۴ عدد ۱۰۰۰ را از خودش درآورد.^(۴) زبان‌گستری^۱ به نام فردریک بودمر رقم ۱۵۰۰ را پیشنهاد کرد. فرد دیگری به نام ماریو پی شمار زبان‌های زنده‌ی دنیا را ۲۷۹۶ دانست.^(۵) بیش تر زبان‌شناسان نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم از ارائه‌ی چنین برآوردهایی خودداری کردند. از موارد استثنا جاشوا واتماو بود که در سال ۱۹۵۶ شمار زبان‌های زنده‌ی دنیا را ۳۰۰۰ حدس زد.^(۶) نتیجه‌ی چنین تخمین‌هایی، در نبود هیچ‌گونه رهنمود کارشناسانه، این بود که شمار زبان‌های زنده‌ی دنیا از چندصد تاده‌ها هزار بالا و پایین می‌رفت. باید زمانی سپری می‌شد تا برآوردهای نظام‌مند جا بیفتند. مجله‌ی اتنولوگ، بزرگ‌ترین گزارشگر کنونی در زمینه‌ی زبان‌شناسی، نخستین بار در سال ۱۹۷۴ به مطالعه‌ی زبان‌ها در سطح جهان پرداخت و شمار آن‌ها را ۵۶۸۷ نوع دانست.^(۷) مقاله‌ی فولکلین‌ها در سال ۱۹۷۷ نزدیک به ۴۵۰۰ زبان را معرفی کرد.^(۸) از دهه‌ی هشتاد میلادی به بعد، با پیشرفت روش‌های نوین گردآوری اطلاعات، شرایط بسیار دگرگون شده است. ویراست سیزدهم اتنولوگ در سال ۱۹۹۶ به ۶۷۰۳ عنوان زبان اشاره می‌کند و در دانش‌نامه‌ی جهانی زبان‌شناسی در سال ۱۹۹۲ نزدیک به ۶۳۰۰ زبان زنده طبقه‌بندی شده‌اند.^(۹) در نمایه‌ی اطلس زبان‌های جهان، ۶۷۹۶ نام فهرست شده است.^(۱۰) رقم شسته‌رفته‌ای که امروزه بیش تر به گوش می‌رسد ۶۰۰۰ است که گاه کم و گاه زیاد می‌شود.^(۱۱) در ادامه به یکی از تخمین‌های بسیار بالا اشاره شده است.

دلیل دوم تفاوت برآوردها این است که دانشمندان از ناقص بودن این گزارش‌ها باخبرند و با تخمین بیش تر یا کم تر از اندازه می‌کوشند این نقص را برطرف کنند. مسئله‌ی مرگ زبان خود گمراه‌کننده است؛ زیرا ممکن است مردم بدانند که زبان‌هایی در حال نابودی‌اند، اما ندانند این پدیده با چه سرعتی رخ

می‌دهد. حدس و گمان آن‌ها درباره‌ی شمار زبان‌ها بستگی به درکشان از سرعت نابودی دارد. برخی در این باره دیدگاه محافظه‌کارانه دارند و برخی تندرو هستند، که به این مسئله خواهیم پرداخت. برخی نیز برعکس، بر این باورند که همه‌ی زبان‌های دنیا هنوز کشف نشده‌اند و این خود عامل رشد زبان است. با توجه به سرعت دسترسی پژوهشگران به نواحی بومی در سال‌های اخیر، بعید است با جست‌وجو درون مرزهای کشوری خاص به زبان‌های کشف‌نشده‌ی چندانی برخورد کنیم؛ هرچند هرازگاهی گزارش‌هایی از جامعه‌ها و زبان‌های کشف‌نشده، به‌ویژه در برخی نواحی مانند جزایر اندونزی و پاپوا گینه‌ی نو و جنگل‌های بارانی امریکای جنوبی و افریقای مرکزی، به گوش می‌رسد.^(۱۲) برای نمونه، در ژوئن ۱۹۹۸ دو قبیله‌ی چادر نشین واهوداته و آئوکه‌داته – که به ترتیب ۲۰ و ۳۳ خانواده داشتند – در نزدیکی رودخانه‌ی مامبرامو واقع در حدود ۴۰۰۰ کیلومتری شرق جاکارتا در ناحیه‌ی ایریان جایا پیدا شدند. این ناحیه کوه‌های بلند و دره‌هایی ژرف دارد، به گونه‌ای که جامعه‌ای کوچک به سادگی می‌تواند در آن‌ها پنهان شود. به همین دلیل، زبان‌شان احتمالاً چنان با زبان‌های دیگر تفاوت دارد که بتوان آن را زبانی جدید دانست. در حقیقت، مأموران دفتر امور اجتماعی آن منطقه گزارش داده‌اند که تقریباً هر سال یک گروه جدید را کشف می‌کنند.^(۱۳)

حتی در بخش‌های بررسی‌شده‌ی دنیا نیز ممکن است پژوهش زبان‌شناختی درستی انجام نگرفته باشد. نزدیک به نیمی از زبان‌های دنیا چنین وضعیتی دارند. از ۶۷۰۳ زبانی که در نسخه‌ی سیزدهم اتنولوگ فهرست شده‌اند، ۳۰۷۴ زبان چنین برچسبی دارند: «نیاز به بررسی دارد». کار اصلی بررسی‌گفته‌شده نیز این است که مشخص کند گویشوران هر منطقه به یک زبان واحد سخن می‌گویند یا بین زبان‌ها تفاوت‌هایی وجود دارد. در صورت وجود تفاوت، این بررسی باید تعیین کند که آیا تفاوت‌ها در حد گویش است یا به اندازه‌ای است که بتوان آن‌ها را زبان‌های جداگانه دانست. گاه ممکن است بازدید ابتدایی پژوهشگر را قانع کند که همه‌ی زبان‌ها از یک گروه‌اند اما پس از مدتی بررسی عمیق‌تر نشان دهد که چنین نیست و چندین گروه زبانی را تشخیص دهد، گاه این موضوع وارونه می‌شود. بررسی ابتدایی در میان گویشوران به تفاوت‌هایی توجه می‌کند که ممکن است اهمیت چندانی نداشته باشند. در حالت نخست، شمار زبان‌های دنیا بالا می‌رود و در

حالت دوم، پایین می‌آید. چنین داوری‌هایی در سراسر دنیا بر شمار زبان‌های دنیا اثر می‌گذارد.

برای روشن کردن این آمارها، نمونه‌ای از یک زبان می‌آوریم که گفته شده «نیاز به بررسی دارد». زبان تاپشین، که به گفته‌ی اتنولوگ نامش تاپشیناوا و سورو و میت نیز هست، تنها شمار کمی گویشور در ناحیه‌ی کادون نیجریه دارد. بنا به گفته‌ها، این زبان در گروه زبانی گسترده‌ی بنو-کنگویی در رده‌ی خاصی قرار نمی‌گیرد. راجر بلنچ، از مؤسسه‌ی توسعه‌ی ماورای دریاها در لندن، در سال ۱۹۹۸ از آن جامعه دیدن کرد و گزارشی کوتاه برای مؤسسه‌ی زبان‌های درخطر فرستاد.^(۱۴) او بر پیچیدگی توافق بر این موضوع پافشاری کرد؛ چراکه دهکده‌ی تاپشین آبادی بسیار گسترده‌ای در شمال جاده‌ی پانکشین-آمبر است. این جاده با جاده‌ی دیگری تقاطع دارد که تنها با ماشین می‌توان آن را پیمود و در فصل‌های بارانی معمولاً بسته است. مردم تاپشین خود را نسر می‌نامند و احتمالاً به همین دلیل بلنچ آنان را نسور و اتنولوگ آن‌ها را سورو نامیده است. اما اهالی نگاس – که در اتنولوگ آنگاس آمده – آن‌ها را به نام دیشیلی می‌شناسند. نام میت از آبادی مت در غرب تاپشین می‌آید. اهالی تاپشین می‌گویند زبان مت‌ها با زبان آن‌ها یکی است، اما بلنچ چنین ادعاهایی را بدون دلیل نمی‌پذیرد، چراکه این ادعاها ممکن است تنها نشانه‌ای از رابطه‌ی تاریخی و اجتماعی دو گروه باشد. ظاهراً هیچ داده‌ای از پیش در مورد نسورها نداریم، اما بلنچ با بررسی فهرست اولیه‌ی واژگان به این نتیجه رسیده است که دو زبان نسور و نگاس به اندازه‌ی کافی بر هم اثر گذاشته‌اند. بنا به برآورد او، گویشوران نسور بین ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ نفرند؛ البته رقم کلی به این بستگی دارد که مت را با آن‌ها یکی بدانیم یا خیر.

این نمونه‌ی کوچک بیانگر یکی از دشواری‌های تحلیل زبان‌شناختی است. افزون بر شباهت‌ها یا تفاوت‌های چشمگیر بین گویشوران، نام‌های گوناگون را نیز نباید با یکدیگر اشتباه گرفت.^(۱۵) وضعیت نسور نسبتاً ساده است، چراکه تنها با چند گزینه‌ی مشخص روبه‌رویم. مشکلات نام‌گذاری اغلب جدی‌تر در این‌هاست. زبان دیگری در همان ناحیه، که در اتنولوگ به نام بروم ثبت شده است، دوازده نام گوناگون دارد: بیروم، بروم، گبانگ، کبیو، کیبیو، کیبین، آبورو، بورو-آبورو، آفانگو، چنبروم و شوشو. وظیفه‌ی اصلی پژوهشگر این

است که بفهمد آیا همه‌ی این نام‌ها به موجودیت یگانه‌ای اشاره می‌کنند یا هر یک از آن‌ها موجودیت جداگانه‌ای دارد، مثلاً نامی است که به مردم اطلاق می‌شود یا به گویشوران یک زبان، یا نامی است که خود گویشوران زبان‌شان را به آن می‌شناسند. نمونه‌ی اروپایی این مشکل در ایرلند، به ترتیب بالا، Irish (ایرلندی)، Irish man/woman (مرد/زن ایرلندی) و Gaelic/Irish/Erse (گیلی/ایرلندی/ارسه) است که برای مفاهیم یادشده به کار می‌روند. سپس باید دید که بیگانگان آن زبان را چه می‌نامند. ممکن است نام‌های بیگانه‌ی خاصی رایج باشند و تعدادشان به عدد گروه‌های بیگانه‌ای باشد که با آن زبان در تماس بوده‌اند. برای نمونه، زبان آلمانی را به نام‌های آلمان، ژرمن و تدسکو نیز می‌شناسند. همین‌طور ممکن است این نام‌ها دوستانه، بی‌طرفانه یا اهانت‌آمیز باشند. برای نمونه، به جای «گویشوران زبان فرانسوی» گاه گفته می‌شود «گویشوران زبان قورباغه‌ای». در فهرست بالا، شوشو ظاهراً معنایی اهانت‌آمیز دارد. پژوهشگر باید همه‌ی این‌ها را تشخیص دهد. در آغاز کار امکان ندارد بتوان فهمید برای پرسش «نام زبان‌تان چیست؟» چند پاسخ یا چه جور پاسخی دریافت می‌کنیم، همین‌طور این‌که فهرستی از نام‌ها، مانند نمونه‌ی بالا، معرف ۱، ۲، ۶ یا ۱۲ زبان است. مقیاس این مشکل هم باید شناخته شود، زیرا ۶۰۷۳ عنوان زبان که درنمایه‌ی اتنولوگ آمده‌اند ۳۹,۳۰۴ نام گوناگون دارند.

البته بسیاری از این نام‌ها به گویش‌های یک زبان اشاره دارند. اما این تمایز مشکل دیگری می‌آفریند: هر نام به کل زبان اشاره می‌کند یا تنها به گویشی از آن؟ در سده‌ی گذشته این مسئله یکی از پایه‌های اصلی بحث‌های زبان‌شناسی بود که دو دستگاه گفتاری را باید زبان‌هایی متمایز دانست یا گویش‌های گوناگون زبانی واحد. برای پاسخ به این پرسش باید معیاری داشته باشیم، چراکه پاسخ ما ممکن است در شمارش زبان‌ها اثرات جانبی شگرفی بگذارد. برای نمونه، به روند گردآوری فهرست جهانی زبان در مؤسسه‌ی رصدخانه‌ی زبان بنگرید.^(۱۶) در فرمول‌بندی دیوید دالبی در سال ۱۹۹۷ تمایز سه‌گانه‌ای برای نام‌گذاری مطرح شد که عبارت بود از زبانه (زبان بیرونی)، زبان (زبان درونی) و گویش. هدف اصلی این تمایز جلوگیری از ایجاد دوگانه‌ی ساده‌نگرانه‌ی زبان و گویش بود. گزارش‌های اولیه حاکی از آن بود که با این معیار، چندهزار زبان گوناگون را می‌توان از

یکدیگر جدا کرد که این رقم در مقایسه با ارقام پیشنهادی دیگر بسیار زیاد بود. دلیل زیادبودن این رقم روش کار است. به علت تمایز بین زبان‌های بیرونی و درونی، شمار کل زبان‌های دنیا با این روش افزایش یافته بود و همه‌ی گونه‌هایی که روش‌های دیگر گویش می‌خواندند زبان محسوب شده بود. نمونه‌ای از تأثیر این دیدگاه را می‌آوریم. در دیدگاه سنتی، زبان ولزی را زبانی واحد می‌دانند و به‌خصوص گونه‌های شمالی و جنوبی آن را با در نظر گرفتن تفاوت‌هایشان گویش می‌نامند. بر پایه‌ی درک دوسویه‌ی این گونه‌ها از هم و هویت زبانی-اجتماعی ولز به صورت یک ملت شاهزاده‌نشین، چنین روشی به نظر درست می‌آید. اما تحلیل فهرست جهانی زبان این دو گویش را به دلیل تفاوت‌هایشان زبان‌هایی جداگانه می‌شناسد که هر یک گویش‌های خاص خود را دارند. این تحلیل بین ولزی باستان، ولزی کتابی، ولزی انجیلی، ولزی ادبی، ولزی نوین معیار و ولزی آموزشی معیار (الگوی آموزشی از دهه‌ی ۱۹۶۰ به نام «کامرایگ بیو»^(۱)) تمایز می‌گذارد. به این ترتیب، به‌جز ولزی باستان، به شش زبان «درونی» می‌رسیم که همه‌شان با نام زبان «بیرونی» و ولزی نوین شناخته می‌شوند. به‌سادگی می‌توان دید که با مواردی مشابه در سراسر دنیا، شمار زبان‌ها به رقمی در حدود ۱۰,۰۰۰ نزدیک می‌شود.

با توجه به اهمیت مسئله‌ی زبان و گویش در منابع زبان‌شناسی، بهتر است ما هم در این جا به آن بپردازیم.^(۱۷) به طور خلاصه و تنها بر پایه‌ی زبان‌شناسی، اگر گویشوران دو نظام گفتاری تا حد زیادی از هم فهم دوسویه داشته باشند، این دو نظام گفتاری را گویش می‌نامند. بنابراین، گونه‌های کاکنی و اسکوز گویش‌های زبان انگلیسی هستند، در صورتی‌که کوئچوا عنوانی است که بیش از دوازده زبان را در بر می‌گیرد. از سوی دیگر، معیارهای سیاسی و اجتماعی در بیش‌تر موارد مهم‌تر از معیارهای زبان‌شناسی‌اند. به همین دلیل، بسیاری از نظام‌های گفتاری، که گویشوران‌شان فهم دوسویه هم دارند، زبان‌هایی مستقل شناخته می‌شوند. وضعیت زبان‌های سوئدی، دانمارکی و نروژی مثال خوبی است. گویشوران این زبان‌ها تا حد زیادی فهم دوسویه دارند، اما به‌طور معمول این‌ها را زبان‌های جداگانه می‌دانند. مثال جدیدتری از این دست صربی-کرواتی است که در گذشته نام

گونه‌های گوناگون زبانی بود که در کشور پیشین یوگسلاوی وجود داشت، اما پس از جنگ داخلی دهه‌ی نود واژه‌های صربی، کرواتی و بوسنیایی جایگزین آن شدند. در سال ۱۹۹۰ در این کشورها تنها به یک زبان صحبت می‌شد. اکنون در آن منطقه سه زبان رواج دارد. ویژگی‌های زبانی تقریباً هیچ تغییری نکرده‌اند، اما وضع سیاسی-اجتماعی منطقه به شکلی دگرگون شده است که دیگر نمی‌توان این سه زبان را یکی دانست.

البته احتمال می‌رود تفاوت بین این زبان‌ها افزایش یابد، زیرا هر سه جامعه می‌کوشند این تفاوت‌ها را به نشانه‌ی هویت بومی به حداکثر برسانند. این روند هم‌اکنون در جریان است و اگر ادامه یابد، بعید نیست در آینده فهم دوسویه بین زبان‌های صربی و کرواتی از بین برود — نمونه‌ای دیگر از پدیده‌ای که خیلی زیاد و به شکل طبیعی در تکامل زبان رخ می‌دهد. ممکن است روزی به دلیل گرایش زمانه به شناخت هویت قومی، شمار زبان‌های جهان به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یابد. این روند حتی بر زبان‌های بین‌المللی اثر خواهد داشت. زبان انگلیسی، به این دلیل که زبان جهانی ارتباط است، چنین روندی را به خود دیده است، زیرا گونه‌های نوین انگلیسی در سراسر جهان پدید آمده‌اند. البته گونه‌های سنگاپوری، غنایی، کاراییبی و «انگلیسی‌های جدید» دیگر را هنوز «گونه‌های زبان انگلیسی» می‌دانند؛ اما ممکن است جنبش‌های سیاسی-اجتماعی محلی پدیدار شوند و روزی همین گونه‌ها را به زبان‌هایی مستقل تبدیل کنند. هم‌اکنون کتاب‌ها و مقاله‌هایی منتشر می‌شوند که حداقل در عنوان خود چنین پیامدی را نوید می‌دهند.^(۱۸) به هر حال اگر جامعه‌ای بخواهد گونه‌ی گفتاری خود را زبان بداند و توان سیاسی چنین کاری را داشته باشد، چه کسی می‌تواند مانعش شود؟ امروزه باور فراگیر این است که به جوامع بشری باید اجازه داد، تا هنگامی که برای دیگران تهدیدی نباشند، مسائل درونی‌شان را خود حل کنند. آینده‌ی زبان انگلیسی، به دلیل پدیدارشدن انواع گویش‌های پیچین و کریول و گونه‌های آمیخته‌ی دیگری که رفته‌رفته ارجح می‌یابند، به اندازه‌ای پیچیده و پیش‌بینی‌ناپذیر است که بعید نیست تا چند نسل دیگر، تفاوت بین گونه‌های زبان انگلیسی زیاد شود و میزان فهم دوسویه بین گویشوران گونه‌ها کاهش بیابد، تا جایی که دیگر نتوان به آن گونه‌ها «انگلیسی» گفت. (گونه‌ی گفتاری ابونیکس نیز همین روند را پیمود، هرچند

تاکنون چندان موفق نبوده است.) در چنان زمان مفروضی، پدیده‌ی افزایش گسترده‌ی «زبان‌های انگلیسی» رخ خواهد داد. چنین توسعه‌ای می‌تواند برای هر زبانی که کاربرد جهانی دارد پیش بیاید و تماس آن با زبان‌های دیگر به ایجاد دگرگونی ساختاری می‌انجامد. احتمالاً شمار پیچین‌ها و کریول‌های جدید در مقایسه با نرخ مرگ زبان‌ها اندک خواهد بود، اما نباید آن‌ها را نادیده گرفت، زیرا نشان می‌دهند که زندگی زبان تازه‌ای آغاز شده است.

بنا به دلایلی که برشمردیم، شمار زبان‌های جهان را باید با احتیاط تخمین زد. بعید است بتوان به رقمی یگانه دست یافت که همگان بپذیرند. به همین دلیل، برآورد دقیق از درصد زبان‌های درخطر به طور معمول پرسش برانگیز است. اگر یکی از ارقام میانی را بپذیریم و باور داشته باشیم که «نیمی از زبان‌های دنیا در حال مرگند»، به رقم تخمینی ۳۰۰۰ می‌رسیم. اما اگر این رقم را بدون دقت بپذیریم — همان کاری که برخی از گزارشگران مطبوعات می‌کنند — و بعد آن را با رقم تخمینی فهرست جهانی زبان — ده‌هزار زبان در سرتاسر دنیا — بسنجیم، به این نتیجه می‌رسیم که نزدیک به یک‌سوم زبان‌های دنیا در حال مرگند و شرایط به آن بدی نیست که فکر می‌کردیم. در حقیقت، چنین استدلالی منطقی نیست، چراکه معمولاً این را نادیده می‌گیرند که معیارهای رقم نخست با معیارهای رقم دوم کاملاً متفاوتند. هنگامی که رسانه‌های گوناگون را می‌بینم، همه‌جور ادعا و پاسخ به ادعایی در آن‌ها می‌یابم، با آمارهایی بسیار متزلزل‌تر از آن‌که بتوان استدلالی بر آن استوار کرد.

به‌رغم دشواری کار، نمی‌توان نیاز به اقدامات جهانی را نادیده گرفت. بخش بزرگی از شرایطی که در ادامه توصیف خواهیم کرد به سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های زبانی در سطوح ملی و بین‌المللی مربوط است؛ بنابراین به منظور قانع‌کردن دولت‌ها و مؤسسه‌های مالی و توجیه آن‌ها درباره‌ی جدی‌بودن این نیاز، باید به بهترین برآورد ممکن برسیم. من در برآورد شمار زبان‌های دنیا در سال ۲۰۰۰ به ارقام حداقل ۵۰۰۰ و حداکثر ۷۰۰۰ پایبند خواهم بود و هر میزان درصد را براساس این عددها خواهم سنجید.^(۱۹)

ابعاد مسئله

زبان مرده به زبانی می‌گویند که زبان گفتار هیچ‌کس نباشد. ممکن است به شکل

ضبط شده، معمولاً به صورت نوشته و اخیراً با صدا و ویدیو نگه داشته شود و به نوعی به موجودیت خود ادامه دهد، اما تا هنگامی که زبانی گویشوران ماهر نداشته باشد، کسی آن را زنده نمی‌شمرد. همچنین، اگر گویشور نتواند مهارت گفتاری خود را به کسی نشان دهد، یعنی هنگامی که زبان تنها یک گویشور دارد و از نسل‌های جدیدتر کسی گرایش به یادگیری‌اش ندارد، آن زبان عملاً مرده است. حال می‌توان پرسید که اگر دو گویشور داشته باشیم، چطور؟ اگر ۲۰ یا ۲۰۰ گویشور داشته باشیم، آیا زبان زنده است؟ چند گویشور زنده بودن زبان را تضمین می‌کنند؟

پاسخ به این پرسش بسیار دشوار است. واضح است که جمعیت گویشوران به تنهایی هیچ ارزشی ندارد. تحلیل منفرد موقعیت‌های فرهنگی نشان می‌دهد که جمعیت بدون در نظر گرفتن بافت اجتماعی چندان ارزشی ندارد. در مواردی، برای نمونه در روستایی دورافتاده، پانصد گویشور کافی است. اما اگر پانصد تن عضو اقلیتی در حاشیه‌ی شهری رو به رشد باشند، احتمال زنده‌نگه‌داشتن زبانشان بسیار اندک است. در بسیاری از جزایر اقیانوس آرام، جامعه‌ی پانصد نفره بسیار بزرگ و پایدار است، اما در بیش تر بخش‌های اروپا جامعه‌ی پانصد نفره به چشم هم نمی‌آید. تعداد گویشوران را هرگز نباید به تنهایی در نظر گرفت، بلکه باید به نسبت جامعه‌ی سنجید که خود را عضو آن می‌دانند. آکیرا یاماموتو در پژوهش خود زبان‌هایی را بر شمرده است که بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ گویشور داشته‌اند.^(۲۰) برخی از این زبان‌ها عبارتند از: گویش سانتا‌آنا از زبان کرسان (امریکا)، زبان اولوا (نیکاراگوئه) و زبان ساهاپتین (امریکا). از منظر دیگر به این آمارها بنگریم. جامعه‌ی زبانی سانتا‌آنا تنها ۶۰۰ عضو دارد، حال آن‌که جامعه‌ی زبانی اولوا ۲۰۰۰ و سومی حدود ۱۲۰۰ عضو دارد. روشن است که رقم ۵۰۰ گویشور در هریک از این سه جامعه معنای متفاوتی از به‌خطرافتادن زبان دارد. یاماموتو نتیجه گرفت که تنها تعداد گویشوران معیار دقیقی برای برآورد وضعیت زبان نیست. او نمونه‌ی زبان کاریتینا در برزیل را می‌آورد که هنگام پژوهش او ۱۸۵ گویشور از تمام سنین داشت. این رقم به‌خودی‌خود ناچیز است، اما او خاطر نشان می‌کند که در این جامعه تنها ۱۹۱ نفر می‌زیستند. به سخن دیگر، باید بگوییم که بیش از ۹۶٪ مردم به این زبان سخن می‌گویند. یاماموتو به‌درستی می‌پرسد از آن‌جا که کودکان همچنان کاریتینا را

به عنوان زبان اول خود می‌آموزند و زبان پر تعالی زبان دوم آن‌هاست، آیا واقعاً این زبان در خطر است؟

فرض بر این است که هر زبانی با تعداد گویشوران اندک در خطر است و عقل نیز چنین حکم می‌کند.^(۲۱) شاید چنین زبانی تنها در شرایط استثنایی بسیار مساعد بتواند زندگی کند (نگاه کنید به فصل سوم). اما اگر استثناها را کنار بگذاریم، بیش تر افراد می‌پذیرند که اگر زبانی کم‌تر از ۱۰۰ گویشور داشته باشد، وضعیت بسیار خطرناک است. احتمالاً در گام بعدی نمودار نزولی فرضی‌ای را در نظر می‌گیرند که نشان می‌دهد زبان‌هایی با کم‌تر از ۵۰۰ گویشور در خطر کم‌تری هستند. برای آن‌هایی که زیر ۱۰۰۰ گویشور دارند خطر کم‌تر نیز شده است و به همین ترتیب؛ اما مشخص نیست تا کجا باید پیش برویم که به نقطه‌ای امن برسیم. اراقمی که درباره‌ی این نقطه می‌شنویم از آنچه انتظار داریم بزرگ‌ترند. تعداد ۱۰,۰۰۰ گویشور در کوتاه‌مدت نشانه‌ی امنیت زبانی است، اما همین نیز در میان‌مدت چنین نیست.^(۲۲) برای نمونه، برخی از زبان‌شناسان بر این باورند که اگر زبانی در ناحیه‌ی ساوانا در افریقا کم‌تر از ۲۰,۰۰۰ گویشور داشته باشد، در خطر است.^(۲۳) در غرب افریقا که کریول‌های انگلیسی و فرانسوی گویشوران زیادی را به خود جذب می‌کنند، بسیاری از زبان‌ها که هم‌اکنون چندصد هزار گویشور دارند در خطرند. این‌که زبان‌هایی با این همه گویشور ممکن است در خطر باشند خیلی‌ها را شگفت‌زده می‌کند، اما در سده‌ی بیستم، بسیاری از زبان‌ها با گویشوران بسیار زیاد افت کرده‌اند. برای نمونه، بر طبق برآوردی، زبان برتون در سال ۱۹۰۵ بالای ۱/۴ میلیون گویشور داشت. امروزه، اگر معیار را سلیس بودن گفتار در نظر بگیریم، این رقم تا ۲۵۰,۰۰۰ پایین آمده است.^(۲۴) هنگامی که علل مرگ زبان را بررسی می‌کنیم (فصل سوم)، آشکار می‌شود که عوامل مربوطه چنان تأثیر گسترده‌ای دارند که حتی زبان‌هایی با میلیون‌ها گویشور ممکن است در امان نباشند؛ چنان‌که زبان یوروبا را با ۲۰ میلیون گویشور عقیم دانسته‌اند، زیرا در نظام دانشگاهی، انگلیسی جایش را گرفته است.^(۲۵) در سفرم به افریقای جنوبی در سال ۱۹۹۸، گویشوران چندین زبان تازه‌رسمی شده‌ی این کشور، حتی زبان آفریکانس که نزدیک به ۶ میلیون گویشور دارد، از تأثیر زبان انگلیسی بر سرنوشت درازمدت زبان خود ابراز نگرانی می‌کردند. در زیمبابوه گویشوران اندبله با ۱/۱ میلیون

جمعیت و حتی گویشوران شونا با ۷ میلیون جمعیت همین نگرانی را ابراز می‌کردند. تجربه‌ای شخصی نشان‌دهنده‌ی روندی است که این مردم نگران‌کننده می‌دانند: با یک راننده‌ی تاکسی در ژوهانسبورگ گفت‌وگو می‌کردم. معلوم شد که می‌تواند به هر یازده زبان رسمی کشور روان سخن بگوید. این توانایی هم اصلاً به نظرش عجیب نبود؛ اما مشتاق بود که برای انگلیسی یادگرفتن فرزندانش پول در بیاورد. هیچ‌یک از زبان‌های دیگر برایش چنین ارجی نداشتند.

با این‌که زبان‌های نسبتاً بزرگ نیز در خطر نابودی‌اند، به زبان‌هایی بیش‌تر توجه شده است که کم‌ترین گویشور را دارند. یامامو تو نیز این معیار را درست می‌داند: «شمار گویشوران معیار مناسبی برای وضعیت مرگ زبان است.» درکش دشوار است که وقتی تعداد اعضای جامعه از حدی کم‌تر باشد، چگونه می‌تواند هویت خود را حفظ کند؛ بنابراین، به کارگیری آمار زبان که دانشمندان در سال‌های اخیر به آن پرداخته‌اند دارای اهمیت است؛ البته چنین پژوهش‌هایی جدیدند و گرایش‌های درازمدت زبانی را، مثل این‌که نرخ مرگ زبان افزایش یافته یا کم شده، در نظر نمی‌گیرند. در فوریه‌ی ۱۹۹۹ جدولی در اتنولوگ منتشر شد و از ۶۷۸۴ زبان سخن گفت که برای ۶۰۵۹ مورد از آن‌ها داده‌هایی در دسترس است. با بهره‌گیری از رقم اخیر و با چشم‌پوشی از پرسش‌هایی که درباره‌ی برخی برآوردها به ذهن می‌آیند، می‌توان برای تعداد گویشوران زبان مادری به اعداد جدول شماره‌ی ۱ رسید. از جدول خلاصه‌ای مانند جدول زیر و جدول بزرگ‌تری که پایه‌ی آن است می‌توان نکته‌های زیادی آموخت. در آغاز بزرگ‌ترین شمار گویشوران یک زبان را در نظر می‌گیریم: روشن است که شمار بسیار کمی از زبان‌ها زبان مادری در صد قابل توجهی از مردم دنیا را تشکیل می‌دهند که گمان می‌رود در سال ۱۹۹۹ از مرز شش میلیارد نفر گذشته باشند. هشت زبان که بالای ۱۰۰ میلیون گویشور دارند (ماندارین، اسپانیایی، انگلیسی، بنگالی، هندی، پرتغالی، روسی، ژاپنی) ۲/۴ میلیارد نفر گویشور دارند. اگر بیست زبان بزرگ دنیا را در نظر بگیریم، ۳/۲ میلیارد گویشور خواهیم داشت که بیش از نیمی از جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند. اگر با همین روش تحلیل پایین‌تر برویم، می‌بینیم که ۴٪ زبان‌های دنیا زبان ۹۶٪ از مردم دنیا هستند.

حال آمار را از بالا بنگریم: ۹۶٪ از زبان‌های دنیا را تنها ۴٪ از جهانیان می‌دانند.

جدول شماره‌ی ۱

	تعداد زبان	%	انباشته به پایین %	انباشته به بالا %
بالای ۱۰۰ میلیون	۸	۰/۱۳		۹۹/۹
۹۹/۹-۱۰۰ میلیون	۷۲	۱/۲	۱/۳	۹۹/۸
۹/۹-۱۰ میلیون	۲۳۹	۳/۹	۵/۲	۹۸/۶
۹۹۹,۹۹۹-۱۰۰,۰۰۰	۷۹۵	۱۳/۱	۱۸/۳	۹۴/۷
۹۹,۹۹۹-۱۰,۰۰۰	۱۶۰۵	۲۶/۵	۴۴/۸	۸۱/۶
۹,۹۹۹-۱۰۰۰	۱۷۸۲	۲۹/۴	۷۴/۲	۵۵/۱
۹۹۹-۱۰۰	۱۰۷۵	۱۷/۷	۹۱/۹	۲۵/۷
۹۹-۱۰	۳۰۲	۵/۰	۹۶/۹	۸/۰
۹-۱	۱۸۱	۳/۰	۹۹/۹	

مسئله‌ی مرگ زبان نیز باید از همین دیدگاه بررسی شود. در پایین جدول، به نتایج آگاهی‌دهنده‌ای می‌رسیم. از ستون سمت چپ، درمی‌یابیم که یک چهارم زبان‌های دنیا زیر ۱۰۰ نفر گویشور و بیش از نیمی از زبان‌های دنیا کم‌تر از ۱۰,۰۰۰ نفر گویشور دارند. میانگین تعداد کل گویشوران همه‌ی زبان‌های جدول ۶۰۰۰ نفر است. اگر رقم ۲۰,۰۰۰ گویشور را، که در برخی از نقاط دنیا مرز زبان در خطر است، معیاری جهانی بدانیم، این رقم دقیقاً بر دوسوم زبان‌های دنیا منطبق می‌شود. سپس، با توجه به ستون سمت راست، می‌توان دید که نزدیک به ۵۰۰ زبان زیر ۱۰۰ نفر گویشور دارند، شمار گویشوران نزدیک به ۱۵۰۰ زبان زیر ۱۰۰ نفر است و ۳۳۴۰ زبان را کم‌تر از ۱۰,۰۰۰ نفر می‌دانند. باز هم اگر تعداد ۲۰,۰۰۰ را مرز در خطر بودن وضعیت زبان بدانیم، نزدیک به ۴۰۰۰ زبان در معرض خطرند. بیش‌تر آن‌ها نیز در مناطقی‌اند که در یک ناحیه‌ی جغرافیایی زبان‌های متعدد رواج دارند، به‌ویژه در خط استوا. جدول پایه ۵۱ زبان را معرفی می‌کند که تنها یک گویشور دارند (۲۸ زبان در استرالیا، ۸ زبان در امریکا، ۳ زبان در امریکای جنوبی، ۳ زبان در افریقا، ۶ زبان در آسیا و ۳ زبان در جزایر اقیانوس آرام).

چنان‌که دیدیم، شرایط آن‌قدر در سراسر دنیا متفاوت است که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان تنها به تعداد گویشوران زبان برای تخمین نرخ مرگ آن استناد کرد. به

همین دلیل، تخمین‌هایی که معمولاً برای درصد زبان‌های در خطر دنیا به کار می‌روند تا این اندازه متفاوتند. درصدی که در این تخمین‌ها می‌بینیم از ۲۵٪ (رقم محتاطانه‌ای که معمولاً به معنای «زیر ۱۰۰» است) تا بیش از ۸۰٪ (تخمینی افراطی که معمولاً به معنی «زیر ۱۰۰,۰۰۰» است) تغییر می‌کند. با میزان دانش کنونی نمی‌توان سخن درستی درباره‌ی این تخمین‌ها گفت، جز آن‌که بگوییم حدس و گمان‌هایی مستندند. بیش‌تر اطلاعات مردم‌شناختی (مانند نرخ مرگ، نرخ زاد و ولد و غیره) بر پایه‌ی سرزمیند، نه وابسته به زبان. از سوی دیگر، به اندازه‌ی کافی گزارش درازمدت از نرخ بدتر شدن اوضاع در جاهای خاص داریم. گزارشی از زبان دیربال در استرالیا در سال ۱۹۶۳ میلادی نشان می‌دهد که این زبان مادرِ نزدیک به ۱۰۰ نفر بود که همگی بالای ۳۵ سال داشتند. در سال ۱۹۹۳ تنها ۶ نفر این زبان را می‌دانستند که همگی بالای ۶۵ سال داشتند. برخی از جوان‌ها نیز این زبان را می‌فهمیدند.^(۲۶) گزارش دیگری نشان می‌دهد که در سال ۱۹۹۰، ۶۰ نفر زبان آلیوت را در آتکای امریکا، که مرکز این زبان بود، به‌روانی به کار می‌گرفتند. اما این رقم تا سال ۱۹۹۴ به ۴۴ نفر رسید. جوان‌ترین گویشور این زبان بیست‌ساله بود.^(۲۷) با این نرخ افت، ممکن است زبان آلیوت تا سال ۲۰۱۰ کاملاً از بین برود^(۲۸) (عواملی که در نرخ افت زبان مؤثرند در فصل سوم آمده‌اند).

اکنون نمونه‌ای دقیق‌تر درباره‌ی نرخ افت زبان می‌آوریم. یک سرشماری در کانادا نشان داد که بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۶ بیش از ۵۰ زبان بومی کانادا با نرخ ثابتی افت داشته‌اند.^(۲۹) در حقیقت، از این ۵۰ زبان تنها گویشوران ۳ زبان کری، اوجیبوی و اینوکیتیت به تعدادی بودند که بتوان آن‌ها را در درازمدت از خطر مرگ مصون دانست. البته اگر این آمار را به‌طور سطحی بنگریم، ممکن است موضوع را وارونه ببینیم. چرا که در این دوره‌ی پانزده‌ساله تعداد کسانی که زبان مادریشان این سه زبان بومی بود ۲۴٪ افزایش یافته بود که نتیجه‌ی زاد و ولد زیاد آنان بود، اما نگاه دقیق‌تر به این آمار نشان می‌دهد که این موضوع درست نیست. چهار نکته را باید در نظر داشت که من برای هر یک از آن‌ها اصلی کلی خواهم گفت:

۱. تعداد گویشوران زبان‌های بومی تنها ۶٪ رشد کرده بود؛ یعنی از هر ۱۰۰ نفری که زبان مادریشان بومی بود، تعداد کسانی که در خانه نیز به همین زبان سخن می‌گفتند از ۷۶ نفر به ۶۵ نفر رسیده بود. این نکته بسیار مهم است که زبان در

خانه به کار رود، به‌ویژه در جاهایی که مردم در انزوای نسبی به سر می‌برند و بعید است که تعدادشان با آمدن مهاجران افزایش یابد. در این پژوهش، زنده‌بودن زبان دقیقاً به نسبت کاربردش در خانه بستگی دارد. در زبان‌هایی که «زنده‌تر» اند، از هر ۱۰۰ نفر به‌طور میانگین ۷۰ نفر در خانه به این زبان‌ها صحبت می‌کنند. این رقم برای زبان‌های «مرده‌تر» به کم‌تر از ۳۰ نفر در هر ۱۰۰ نفر می‌رسد.^(۳۰)

۲. روند سنی گویشوران حاکی از پسرقتی مداوم است: ۶۵٪ از کسانی که زبان مادریشان بومی بود بالای ۸۵ سال سن داشتند. این رقم برای افراد بین ۴۰ تا ۴۴ ساله ۳۰٪ بود و برای کودکان زیر ۵ سال ۲۰٪. میانگین سنی گویشوران زبان‌های بومی از ۲۸ سال به ۳۱ سال رسیده بود. سن عامل بسیار مهمی است: چرا که میزان انتقال زبان از نسلی به نسل دیگر را به‌خوبی نشان می‌دهد. هرچه میانگین سنی گویشوران زبان کم‌تر باشد، نشان‌دهنده‌ی موفقیت بیش‌تر پدر و مادر در آموختن زبان به کودکانشان است. افزایش میانگین سنی گویشوران زبان نشانه‌ی بسیار مهمی از مرگ تدریجی آن است.

۳. می‌توان دقیقاً دید که از بین رفتن زبان در چه برهه‌هایی رخ می‌دهد: در سال ۱۹۸۱ از هر ۱۰۰ کودک زیر پنج سال ۹۱ نفر در خانه به زبان بومی خود سخن می‌گفتند. در سال ۱۹۹۶ همین کودکان به سن نوجوانی رسیده بودند و در همین سال، از هر ۱۰۰ نفرشان تنها ۷۶ نفر از زبان بومی خود در خانه استفاده می‌کردند. سنی که در آن تغییر زبان رخ می‌دهد بسیار مهم است.^(۳۱) وابستگی کودکان به خانواده‌شان به این معناست که تعداد کمی از آنان فرصت تغییر زبان خانگی خود را دارند. در سنین نوجوانی برعکس، فشار گرایش گروه‌های همسن و درخواست بازار کار شاخص‌های حساسی در تعیین سرنوشت زبان است.

۴. نکته‌ی بالا هنگامی که افراد آغوش خانواده را ترک می‌کنند اهمیت فراوان پیدا می‌کند. داده‌ها نشانگر آن است که ازدست‌رفتن زبان بیش‌تر در سال‌های آغازین ورود به بازار کار و ازدواج، به‌ویژه در میان زنان، رخ می‌دهد. بین ۲۰ تا ۲۴ سالگی، از هر ۱۰۰ زن ۷۴ نفر زبان بومی خویش را به کار می‌گرفتند. اما پانزده سال بعد در همین گروه، این شمار به ۴۵ نفر رسید. این تغییر بسیار مهم است، زیرا بیش‌تر زنان در همین سنین بچه‌دار می‌شوند. به همین دلیل، کودکان کم‌تری زبان بومی خود را در خانه به کار خواهند بست.